

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

۲۳ اکتوبر ۲۰۱۶

سخن سردبیر



سرانجام پس از چانه زنی و بده و بستان های زیاد، شاخه اصلی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و «شورای عالی صلح» حکومت پوشالی تفاهم نامه «صلح» را میان شان امضاء کردند. در نتیجه این سهم خواهی و سهم دهی که حمایت و تأییدیه آشکار کشورهای امپریالیستی در رأس امپریالیسم امریکا را نیز به همراه داشت، این تفاهم نامه با سخنرانی و طرح مطالبات بیشتر از جانب حکمتیار و سخنرانی اشرف غنی و عریده کشیدن های گاه و بیگاه اعضای حاضر حزب اسلامی در این تجمع و امضای این دو تن پای آن، نهائی شد. هرچند حزب اسلامی که یکی از نمایندگان اصلی اسلام سیاسی در افغانستان به شمار می رفت به جناح ها و دسته های مختلفی تقسیم شده است ولی از همان آوان شکل گیری و مهندسی نهاد دولت پس از اشغال و سرنگونی امارت اسلامی طالبان این حزب در قدرت سیاسی و مدارج عالی اقتدار آن سهم و نقش اساسی داشته است. دسته های انشعابی هر کدام نه تنها به عنوان احزاب سیاسی رسمیت یافته اند بلکه در دو دور انتخابات قبلی پست ریاست جمهوری کاندیداتور هائی را نیز معرفی نموده اند. غایله کنونی تحت عنوان پروسه صلح در واقع شامل شریک ساختن شخص حکمتیار در قدرت است ورنه کسانی که امروز به حیث هیأت نمایندگان حزب اسلامی وارد مذاکرات «صلح» با «دولت وحدت ملی» به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله شده اند اشخاصی اند که خود به عنوان سخنگو و کمپاین کنندگان جناح ها و سران حزب اسلامی در گذشته فعال بوده اند و در مرکز اقتدار دولت پوشالی کار و فعالیت علنی می کردند، از جمله امین کریم. پس آنچه که در بوق و کرنا می شود نه صلح با حزب اسلامی بلکه در واقع سهیم ساختن گلبدین حکمتیار در خوان قدرت است. با پیوستن او که طی این ۱۵ سال هم از توبره می خورد و هم از آخور، حلقه دزدان و جانپان اسلامی

قومی مسلط بر جامعه و سرنوشت مردم- تکمیل تر و متصل تر می گردد؛ تنها برخی از رهبران سه جناح منشعب طالبان که هنوز تاریخ مصرف شان در خدمت به ستراتیژی سیاسی پاکستان و ستراتیژی منطقه ئی قدرت های امپریالیستی از جمله امپریالیسم امریکا به سر نرسیده است، شامل این پروسه و حلقه نهائی و تکمیلی نیروهای ارتجاعی بر سریر قدرت نشده است.

حزب اسلامی به رهبری حکمتیار از آن وزن و مکانی در میداين جنگ و در عرصه سیاسی جامعه افغانستان برخوردار نیست که بتواند « صلح» با او تغییری در تحولات نظامی و بهبود امنیت و کاهش فشار سیاسی به قدرت حاکمه را بار بیاورد. حکمتیار در کنار سایر سران ارتجاع اسلامی یک چهره منفور، مفلوک و جانیی است که با تاریخچه خونباری که دارد، به حق مورد نفرت عمیق اکثریت تام و تمام مردم زحمتکش از پیر و جوان و زن مرد به ویژه شهروندان کابل می باشد.

مؤلفه های زیادی هستند و عمل می کنند که نمی تواند خوشبینی برخی از روشنفکران و نهادهای وابسته و حواشی حاکمیت را با وجود خوش نیتی شان از پروسه صلح متحقق سازد.

چنانچه در فوق بدان اشاره رفت حزب اسلامی به رهبری حکمتیار در متن جدال جاری و در میدان های نبرد نیروئی نیست که توان نظامی و نیروی رزمی اش تأثیری در تغییر توازن قواء به نفع حکومت به بار بیاورد. آنچه هم که در گذشته تحت رهبری این حزب مشغول فعالیت نظامی بودند پس از تسلط طالبان به عنوان نیروی اصلی مدعی نمایندگی از اسلام سیاسی و همچنین علمبردار ناسیونالیسم تباری و شئونیسیم پشتون، در عمل زیر پرچم امارت اسلامی طالبان به خدمت گمارده شدند.

حزب اسلامی در آن دوران، دوران حاکمیت طالبان، حتی به لحاظ عینی و مادی موجودیت اجتماعی اش را از دست داد و نیروهایش در بست در قدرت برتر طالبان استحاله گشت و این حزب ابزارهای ابراز وجود سیاسی و ایدئولوژیکیش را به طور قطع از دست داد و چیزی بیشتر به جز یک تاریخ خونبار از جنایت و ذنأنت در اذهان عموم مردم و کادر رهبری متواری از آن به جا نماند.

پس از اشغال افغانستان و سرنگونی امارت اسلامی طالبان، جناح های باز مانده از این حزب در کنفرانس بن تحت عنوان هیأت قبرس به رهبری همایون جریر مشارکت داشتند و پس از آن در رده های بالای حاکمیت به رهبری حامد کرزی نیز نقش و موقف گرفتند. فرد گلبدین اما به دلیل حضور پر رنگ جمعیت اسلامی و شورای نظار دو رقیب قدرتمند قبلی و همچنین ستراتیژی پاکستان از خوان نعمت این دم و دستگاه بی نصیب ماند و زیر پرچم طالبان اعلام جهاد نمود.

پیوستن فرد حکمتیار به دولت وحدت ملی و غایله نام نهاد « صلح» نه از سر قدرت بل حاکی از ضعف و فترت آن است.

حکمتیاری که تمام اعوان و انصارش طی این پانزده سال در خدمت تحکیم دولت پوشالی و ستراتیژی منطقه ئی سرمایه داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا مجاهدت و خدمت نموده است، نمی تواند خود پهلوان پنبه عرصه نبرد با «استکبار جهانخوار» و اربابان و حامیان دیروزی اش باشد.

هرچند که وجودش در معادلات قدرت و سیاست های ستراتیژیک قدرت های ذی دخل منطقه ئی و جهانی در کشور، حتی به عنوان یک مهره ساده، هم ارزش و اعتباری ندارد، ولی جناحی از حاکمیت، جناح تبارگرایان پشتون به رهبری اشرف غنی، برای تحکیم مواضع و تأمین منافع خودشان در منازعه قدرت با رقبای دیگر درون حاکمیت از جمله جمعیت اسلامی و متحدانش تحت رهبری عبدالله عبدالله، از این مهره سوخته و منفور می خواهد استفاده بهینه ببرد.

رژیم و حامیانش در جهت تحکیم اقتدار و همچنین برای توجیه ناکامی های پی در پی در تمام عرصه ها به این شعبده بازی های مضحک نیاز دارند و چنین می پندارند که با به نمایش گذاشتن سناریوهای بی محتوایی چون «صلح» با حکمتیار می توانند بر چشم توده های مردم خاک بپاشند تا به نوعی از مشروعیت اجتماعی دست یابند. اما کور خوانده اند، مردم این را به خوبی درک کرده اند که این سران رژیم پوشالی اند که خودفریبی می نمایند و با تر دستی می خواهند به لاشه متعفن «شورای عالی صلح» و اعضاء و مسئولین مفلوکش دم تازه بدمند و یک جانی سفاک هم قماش شان را که در توحش و بربریت ید طولائی دارد، در خوان قدرت شریک سازند.

تشدید جنگ در چهار گوشه کشور، حملات گسترده طالبان به کندز و هلمند و بغلان بیشتر از هر چیزی حکم ابطال بر تلاش مذبوحانه ارتجاع اسلامی قومی برای همکاسه شدن زیر عنوان- پروسه «صلح» است.

ارتجاع در تمام اشکال و ظواهر در تلاش تحکیم صف و استحکام مواضعش است. دیر یا زود طالبان نیز به این حلقه خواهند پیوست. آنچه در این میان غایب و متشتت است صف جنبش آزادی خواهی و در رأس آن جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش است.

منبع: سوسیالیسم کارگری- شماره ۳۱